

دکتر کریگ کینر، اعمال رسولان، سخنرانی ۴ اعتبار معجزات

کریگ کینر و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

من دکتر کریگ کینر هستم در حال تدریس در مورد کتاب اعمال رسولان. این جلسه چهارم، اعتبار معجزات است.

در جلسات قبلی، به برخی از ویژگی‌های تاریخی لوقا و اعمال رسولان نگاهی انداختیم.

اینجا تا جایی که ما به اطلاعات تاریخی علاقه‌مند هستیم، مهم هستند، که باید حداقل تا حدودی به کتاب اعمال رسولان نگاه کنیم زیرا یک تک‌نگاری تاریخی است. به خاطر داشته باشید که وقتی در مورد اطلاعات تاریخی صحبت می‌کنیم، اتفاقات تاریخی بسیار بیشتر از آن چیزی است که می‌توانیم به صورت تاریخی نشان دهیم و خود متون نوشته شده توسط مورخان نوعی مدرک هستند. بنابراین، مشکل این است که وقتی به دنبال شواهد تأییدکننده هستیم، همیشه آن را نداریم.

بنابراین، تا جایی که می‌توانیم از نظر تاریخی بگوییم، لوقا مورخ بسیار خوبی است. به عنوان مسیحی، ممکن است تمایل داشته باشیم بگوییم حتی، خب، ما تمایل داریم حتی بیش از این بگوییم. منظورم این است که اعمال رسولان بخشی از کتاب مقدس ماست.

ما به عنوان مسیحیان معتقدیم که خدا از طریق این با ما صحبت می‌کند. اما آنچه من سعی داشتم انجام دهم این بود که بررسی کنم چگونه می‌توانیم با استفاده از روش‌های تاریخی موجود به این موضوع نزدیک شویم. اما اکنون می‌خواهم به چیزی که مشخصه نوشته‌های لوقا است، نگاهی بیندازم.

لوقا در حال نوشتن یک اثر دو جلدی است و در واقع نوعی از آثار موازی وجود داشته است. پلوتارک زندگینامه‌های موازی مثلاً اسکندر و قیصر، یک فاتح یونانی و یک فاتح رومی، می‌نوشته است. این مقایسه‌ها کاملاً شایسته نبودند.

سزار فقط تبلیغات خوبی داشت. اما در هر صورت، او اغلب زندگینامه‌های یونانی و رومی موازی داشت و آنقدر محبوب بود که برخی حتی آثار تقلیدی از او نوشتند. در عهد عتیق، الیاس را می‌بینید، و سپس الیشع را می‌بینید که بسیاری از آثار الیاس را تکرار می‌کند.

شما دو جلد برای آن ندارید. شما همچنین یوشع را دارید که برخی از کارهای موسی را تکرار می‌کند، مانند شکافتن رود اردن. این مانند شکافتن یوم سوف، دریا، نیست، اما به هر حال شکافتن رود اردن است.

و گاهی اوقات شباهت‌های ادبی بین آنها وجود دارد. اما یونانیان این را تا حد زیادی توسعه دادند و لوقا قادر است از این نوع تکنیک استفاده کند. اینطور نیست که او چیزی را که هیچ شباهتی برای آن وجود ندارد، کنار بگذارد، اما لوقا دوست دارد در مواردی که مطالبی متناسب با آن دارد، بر شباهت‌ها تأکید کند.

بنابراین، خواندن لوقا و اعمال رسولان با هم به ما کمک می‌کند. بدیهی است که در سطح نویسندگی، جای سوال بسیار کمی وجود دارد. لوقا هر دو جلد را نوشته است.

اما از نظر زندگی‌های موازی، شباهت‌های زیادی بین کتاب لوقا و کتاب اعمال رسولان وجود دارد. بدیهی است که زمینه کاملاً متفاوت است. بخش عمده‌ای از انجیل در جلیل روستایی و بخش عمده‌ای از جلد دوم، مراکز شهری در جهان مدیترانه شرقی، با شروع از اورشلیم، روایت می‌شود.

اما این یک اثر دو جلدی است. و نمونه‌هایی از زندگی‌های موازی که داریم، عیسی مسیح مسح شده است، و آن زبان به طور خاص برای عیسی استفاده می‌شود. اشعیا ۶۱ و لوقا ۴، و سپس دوباره در سخنرانی او در اعمال رسولان ۱۰:۳۸ به عیسی مسیح نسبت داده شده است. اما همچنین، کلیسا توسط روح القدس قدرت یافته است.

یوئیل ۲ در اعمال رسولان ۲ نقل شده است. در ابتدای خدمت عمومی آنها، یک بیانیه برنامه‌ای از عهد عتیق برای عیسی، اشعیا ۶۱، و برای کلیسا، یوئیل ۲، دارید. نشانه‌های عیسی را دارید. بسیاری از آنها با نشانه‌های پطرس و پولس تکرار می‌شوند، به عنوان مثال، شفای یک فرد فلج. سه آزمایش از عیسی دارید.

این در انجیل لوقا و فقط در انجیل لوقا آمده است. سه محاکمه عیسی، دو محاکمه در حضور یک فرماندار، و یکی در حضور یک هیروودیس. در این صورت، منظور هیروودیس آنتیپاس است.

سه محاکمه پولس تا پایان اعمال رسولان. در واقع محاکمه‌های دیگری نیز در این مسیر وجود دارد، اما سه محاکمه در اواخر، دو محاکمه در حضور فرمانداران و یکی در حضور هیروودیس. در این مورد، هیروودیس آگریای دوم.

پدر، آنها را ببخش زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند. لوقا فصل ۲۴. و از چهار انجیل، این فقط در لوقا آمده است.

خب، شهید اول در اعمال رسولان چگونه پاسخ می‌دهد؟ پروردگارا، این گناه را به گردن آنها نینداز. پدر عیسی می‌گوید، به دستان تو وارد شو. من روح خود را می‌سپارم.

«استیفان، با پیروی از الگوی پروردگارش در اعمال رسولان، فصل هفتم، می‌گوید: «خداوند، روح مرا بپذیر خب، شما این شباهت‌ها را دارید. حالا، بعضی‌ها به این شباهت‌ها نگاه می‌کنند و می‌گویند، بسیار خوب، این حتماً ساختگی است».

I empre in the hands, I committed my soul) «با این حال، چیزهایی مانند «به دستان تو وارد شو، روحم را به تو می‌سپارم لوقا به این موضوع اهمیتی نمی‌دهد. لوقا حتی ممکن است از این موضوع خبر (I committed my soul) نداشته باشد، اما شواهدی داریم که در آن زمان از روز، این یکی از دعاهایی بود که یهودیان مرتباً از مزامیر «آن دعا می‌کردند»: من خود را به تو می‌سپارم».

بنابراین، آن زبان برای عیسی مناسب است. با زمینه تاریخی خود عیسی مطابقت دارد. و آیا یک شهید می‌خواهد از الگوی عیسی پیروی کند؟ خب، معمولاً وقتی مورد آزار و اذیت قرار می‌گیریم، سعی می‌کنیم از الگوی امروز عیسی پیروی کنیم.

خب، چرا که نه؟ اما در هر صورت، نکته‌ای که می‌خواهم برجسته کنم این است که لوقا بر ارتباط تأکید می‌کند. طول. اغلب نویسندگان وقتی چندین جلد کتاب دارید، تقارن ایجاد می‌کنند، کتاب‌هایی با طول تقریباً مساوی.

در واقع، آنها اغلب به طول‌های مشخصی محدود می‌شدند. به همین دلیل است که یوسفوس، وقتی به انتهای یکی از جلد‌های یکی از آثارش می‌رسد، می‌گوید: «ای وای، جا کم آوردم. در جلد بعدی دوباره با شما صحبت خواهم کرد.»

باید مراقب می‌بودی. فقط فضای محدودی در کتاب وجود داشت. اگر تعداد کلمات انجیل لوقا و اعمال رسولان را بشماری و تعداد کلمات انجیل متی را هم بشماری، هر کدام تقریباً به اندازه‌ی بقیه هستند.

طول مرقس تقریباً نصف این مقدار است. طول یوحنا تقریباً دو سوم این مقدار است. ما احتمالاً با طول‌های استاندارد طومارها سر و کار داریم و این طومارها می‌توانند بسیار گران باشند.

باز هم، رومیان، فقط ۱۶ فصل تقریباً به اندازه مرقس است. برخی از محققان اخیر تخمین زده‌اند که رومیان چیزی حدود ۲۰۰۰ دلار به پول رایج آمریکا با توجه به قیمت پاپیروس و کاتب و غیره خواهد بود. اگرچه کاتب آنجا، ترتیوس، از رومیان ۱۶:۲۲، به احتمال زیاد یک داوطلب بوده است، اما مطمئناً او یک مؤمن است.

اما در مورد انجیل‌ها، اینها کارهای ادبی بزرگی برای افرادی هستند که جزو نخبگان نبودند. بنابراین، آنها احتمالاً از طومارهای با طول استاندارد استفاده می‌کردند. و متی، لوقا و اعمال رسولان هر کدام نزدیک به حداکثر طول طومارهای معمولی، بین ۳۲ تا ۳۵ فوت، بودند.

کتاب اعمال رسولان احتمالاً حدود ۳۲ فوت طول داشته است. این کتاب در انتهای کوتاه‌تر این پیوستار قرار داشت. برخی معتقدند که کتاب اعمال رسولان در برخی قسمت‌ها ناتمام مانده است.

مطمئن نیستم که اینطور باشد، اما این چیزی است که برخی استدلال کرده‌اند. مطمئناً این موضوع کاتبان متن غربی را وسوسه کرده است که متن اعمال رسولان را گسترش دهند. اگرچه برخی فکر می‌کنند لوقا بعداً این را اضافه کرده است، اما من فکر می‌کنم احتمالاً این یک سنت بعدی بوده است.

اما در هر صورت، انتشار کتاب اعمال رسولان. خب، معمولاً آثار باستانی، به اصطلاح، پس از نوشته شدن منتشر می‌شدند. ممکن است دو نسخه اصلی داشته باشند.

در مهمانی‌های شام، جلسات قرائت عمومی کتاب مقدس برگزار می‌شد. خب، کلیسا هم شام گروهی خود را داشت. شام خداوند در کلیساهای خانگی اولیه نوعی ضیافت محسوب می‌شد.

بنابراین، برخی از ضیافت‌ها، سرگرمی‌هایی داشتند. و این سرگرمی‌ها می‌توانستند رقص یا موسیقی باشند. معمولاً موسیقی بود، اما اغلب می‌توانستند شامل خواندن کتاب نیز باشند.

در این صورت، کلیسای اولیه، سرگرمی نداشت، بلکه جلسات قرائت کتاب مقدس برگزار می‌کرد. قرائت‌هایی از متون مقدسی که داشتند، که همان عهد عتیق بود، و همچنین قرائت‌هایی، همانطور که جاستین شهید می‌گوید، از خاطرات حواریون، که ظاهراً شامل ملاقات او با انجیل‌ها نیز می‌شد. به دلیل بازخوردی که نویسندگان در طول این جلسات قرائت دریافت می‌کردند، اغلب می‌توانستند آنها را اصلاح کنند.

آنها گاهی اوقات آنها را در نسخه‌های مختلف منتشر می‌کردند. و همانطور که مردم از این‌ها می‌شنیدند افرادی که واقعاً آنها را دوست داشتند، می‌توانستند نسخه‌های دیگری از آنها را تهیه کنند. البته، راهی برای تولید انبوه آنها وجود نداشت، مگر کسی که... مثلاً ممکن بود یک نفر آن را در اتاقی پر از کاتب بخواند و بنویسد.

این نزدیک‌ترین چیزی بود که آنها به تولید انبوه داشتند. معمولاً، مطالب فقط از یک طومار به طومار دیگر کپی می‌شدند. خوب، یکی از اهداف احتمالی کتاب اعمال رسولان جنبه حقوقی دارد، نه لزوماً برای محاکمه پولس به خودی خود، بلکه برای ثبت سوابق حقوقی منسجم به نفع مسیحیان اولیه.

هر دادگاه رومی که در کتاب اعمال رسولان و همچنین در انجیل لوقا گزارش شده است، آنها را تبرئه می‌کند. برخی فکر می‌کنند که اعمال رسولان خلاصه دادگاه برای پولس بوده است. این احتمالاً اغراق‌آمیز است، اما احتمالاً به همان دلیلی که یوسفوس در مورد یهودیت سابقه داشت، نوشته شده است تا استدلال کند که مسیحیت باید قانونی باشد و مورد آزار و اذیت قرار نگیرد.

مهمات قانونی برای زمانی که در شرایطی مانند لوقا ۲۱:۱۵ قرار می‌گیرید، به خاطر نام من نزد والیان و حاکمان برده می‌شوید. لازم نیست از قبل در مورد آنچه می‌خواهید بگویید فکر کنید، اما این به شما از قبل، تجهیزاتی می‌دهد که می‌توانید از آنها استفاده کنید. و این راه را برای حقوقدانان و فیلسوفان مسیحی بعدی، افرادی مانند ترتولیان و جاستین، که علیه آزار و اذیت مسیحیان استدلال می‌کردند، هموار کرد.

این ما را به بحث در مورد هدف عذرخواهی سوق می‌دهد. این کار در جبهه‌های مختلفی انجام شد. دادگاه‌های رومی، فیلسوفان یونانی، کشاورزان روستایی آسیایی و اعتراضات یهودیان.

اعتراضات یهودیان در واقع به دادگاه‌های رومی نیز مربوط می‌شود، زیرا مهم بود نشان داده شود افرادی که آنها را به دادگاه‌های رومی می‌آوردند، کسانی نبودند که با سنت باستانی خود سازگار باشند. در واقع پیروان عیسی بودند که با سنت باستانی سازگار بودند. این یک بحث درون‌گروهی یهودی بود.

یکی از مضامین کتاب اعمال رسولان این است که هیچ چیز نمی‌تواند مانع آن شود. کلمات مانع و بی‌مانع فقط چند بار در کتاب اعمال رسولان آمده است. چه چیزی می‌تواند مانع تعمید من شود؟ مقام دادگاه آفریقایی در اعمال رسولان فصل ۸ یا در اعمال رسولان فصل ۱۰ می‌گوید، چه کسی می‌تواند آنها را از تعمید منع کند؟ اما در اعمال رسولان فصل ۲۸، آیه ۳۱، با این نکته پایان می‌یابد که پولس به طور آشکار و بدون مانع به بشارت انجیل ادامه داد.

تا زمانی که با یک سیستم عادی رومی سر و کار دارید و نه پس از آنکه نرون دیوانه شده بود و همه او را کاملاً بدرفتار و مستبد می‌دانستند، آنها می‌توانستند آشکارا و بدون مانع کارها را انجام دهند. بنابراین، رابطه با یهودیت نیز بسیار مهم بود. ادیان باستانی به دلیل قدمتشان مورد احترام بودند و مؤمنان به عیسی می‌توانستند بگویند که عهد عتیق کتاب ماست و ما نیز صدای اصیل یهودیت هستیم.

یا به طور دقیق‌تر، آنها می‌گویند، ما صدای اصیل شریعت و انبیا هستیم. بنابراین، لوقا طبیعتاً بر تحقق مضامین عهد عتیق تأکید می‌کند. او این کار را کمی متفاوت از متی انجام می‌دهد، اما هر دوی آنها بر تحقق وعده‌های خدا تأکید دارند.

و البته، لوقا همچنین به این دلیل می‌نویسد که به تاریخ اهمیت می‌دهد. در غیر این صورت، او این ژانر را برای نوشتن انتخاب نمی‌کرد. پیام لوقا در کتاب اعمال رسولان.

من فقط به چند مورد از مضامین اشاره می‌کنم، نه همه آنها، بلکه فقط به چند نمونه. دعا موضوع بسیار مهمی در لوقا - اعمال رسولان بود. لوقا ۱، لوقا ۳، لوقا ۵، لوقا ۶، لوقا ۹ و غیره.

نشانه‌ها و عجایب از ویژگی‌های اصلی جلب توجه به انجیل هستند. می‌توانیم بعداً در مورد آن صحبت کنیم. در لوقا و اعمال رسولان بیش از ۷۰ بار به روح القدس اشاره شده است.

بدیهی است که لوقا تأکید زیادی بر روح و همچنین روحی که آیات و معجزات را انجام می‌دهد و روحی که مردم را در دعا و غیره به حرکت در می‌آورد، دارد. بشارت یا شهادت تقریباً ۳۰ بار ظاهر می‌شود. خوب، اصطلاح شاهد تقریباً ۳۰ بار ظاهر می‌شود.

بشارت انجیل گسترده‌تر از این حرف‌هاست. به حاشیه رانده‌شدگان. البته، این تأکید اصلی انجیل لوقا است. تأکید بر فقر و غیره.

شما این موارد را در کتاب اعمال رسولان دارید، اما گروه اصلی به حاشیه رانده شده که در کتاب اعمال رسولان بر آنها تأکید شده، غیریهودیان هستند. بنابراین، در انجیل لوقا، عیسی با گناهکارانی که از نظر اخلاقی به حاشیه رانده شده‌اند، وقت می‌گذراند و فریسیان این را مسخره می‌کنند. فریسیان از این موضوع شکایت دارند.

شما به روحی می‌رسید که پطرس را در پاسخ به نیازهای غیریهودیان برای انجیل سوق می‌دهد. و در اعمال رسولان فصل ۱۱، حدود آیه سوم، او توسط دیگر ایمانداران به فرش فراخوانده می‌شود. مشکل فریسیان این نبود که یهودی بودند.

مشکل فریسیان حتی فریسی بودنشان هم نبود. مشکل فریسیان این بود که گاهی اوقات به عنوان افراد مذهبی، ما ایده‌های خودمان را در مورد نحوه انجام کارها داریم و خدا همیشه در چارچوب‌های ما عمل نمی‌کند. بنابراین، در کتاب اعمال رسولان، شما مردم کلیسای اورشلیم، یهودیان معتقد به عیسی را دارید که با آنچه پطرس انجام می‌دهد مخالفند تا زمانی که او بتواند آنها را متقاعد کند که خوب، ببینید، خدا مرا مجبور به انجام این کار کرد.

روح بر این مردم ریخته شد. خدا می‌خواست به این مردم برسد. شما تأکید بر حاشیه‌نشینیان دارید.

شما همچنین تأکید زیادی بر ارتباطات بین فرهنگی دارید. به نظر من، مأموریت، تأکید اصلی کتاب اعمال رسولان است. و باز هم، این چیزی است که به زودی بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

به طور خاص، فقط به برخی از نمونه‌های مسئله دعا نگاه می‌کنیم. لوقا فصل اول، آیه ۱۰، زکریا در معبد دعا می‌کند. وقتی روح القدس در لوقا ۳:۲۱ بر عیسی نازل می‌شود، لوقا تنها کسی است که اشاره می‌کند که در هنگام غسل تعمید، عیسی در حال دعا بود.

و ما این را چندین بار دیگر داریم. شاگردانش از او می‌خواهند، لوقا ۱۱، به ما یاد بده که همانطور که یحیی. به شاگردانش آموخت، دعا کنیم. آنها منتظر می‌مانند تا او دعا را تمام کند.

آنها در این مورد بسیار محترم هستند. لوقا فصل ۱۸، آیه اول، مردم همیشه باید دعا کنند و ضعف نکنند. لوقا ۱۹:۴۶، خانه دعا.

لوقا ۲۱:۳۶، بیدار باشید و دعا کنید. لوقا ۲۲، او شاگردان را به بیدار بودن و دعا کردن فرا می‌خواند. اعمال رسولان ۱:۱۴، آنها در دعا گرد هم آمده‌اند و منتظر روز پنتیکاست هستند.

در اعمال رسولان ۲:۴۲، دوباره شاگردان، همه مؤمنان با هم دعا می‌کنند. و در اعمال رسولان ۳:۱، در زمان دعا است، که به شما نمونه‌ای خاص از چگونگی دعا کردن آنها با هم را می‌دهد. و سپس خدا معجزه می‌کند.

اعمال رسولان ۶، آنها قبل از تعیین جانشین دعا می‌کنند. اعمال رسولان ۸، همچنین در آیات ۲۲ و ۲۴، آنها قبل از ریختن روح دعا می‌کنند. اعمال رسولان ۹:۱۱، شائول، پولس قبل از دریافت روح و شفای بینایی‌اش دعا می‌کند.

اعمال رسولان ۱۰، ۱۱، ۱۲ و غیره. خیلی چیزها در مورد دعا است. این موضوع مهمی در کتاب اعمال رسولان است.

همچنین تمرکز عمده‌ای بر بشارت دادن به جهان وجود دارد. و به نظر من، این تأکید اصلی در اعمال رسولان است. بشارت با قدرت روح القدس در سراسر مرزهای فرهنگی، اعمال رسولان ۱:۸. حالا به سراغ مسئله معجزات می‌روم.

یک چهارم کتاب اعمال رسولان را تشکیل می‌دهند، داستان‌های معجزات و داستان‌های جن‌گیری حدود یک پنجم کتاب اعمال رسولان را تشکیل می‌دهند. به همین دلیل است که من تحقیقات ویژه‌ای در این مورد انجام دادم.

کتاب دو جلدی من در مورد معجزات در واقع قرار بود بخشی از تفسیر اعمال رسولان من باشد. در ابتدا، قرار بود به عنوان پاورقی در تفسیر اعمال رسولان من باشد، اما بعد از اینکه فصل حدود ۲۰۰ صفحه شد، متوجه شدیم که باید یک کتاب جداگانه باشد. و بعد وقتی کتاب منتشر شد، تا آن زمان ۱۱۰۰ صفحه بود و اگر به جای انتشار، به نوشتن آن ادامه می‌دادم، حتی بیشتر هم می‌شد، زیرا مطالب زیادی برای گفتن و مطالب زیادی برای کار کردن وجود دارد.

اما در هر صورت، به دلیل آن علاقه به کتاب اعمال رسولان، شروع به تحقیق در مورد معجزات، از جمله معجزات عیسی، کردم. خب، منابع چقدر قابل اعتماد هستند؟ خب، ما دلایل خوبی برای باور این موضوع داریم، زیرا در مورد انجیل‌ها با زندگینامه‌های باستانی یا در مورد اعمال رسولان با یک تکیه‌گذاری تاریخی باستانی سروکار داریم. منابع قابل اعتماد هستند و ما با منابعی سروکار داریم که دلیلی برای باور به دقت در استفاده از منابع داریم.

لوقا در ویرایش معجزات، مثلاً از مرقس تقلید می‌کند. لوقا اطلاعات جدید زیادی اضافه نمی‌کند. او ممکن است بگوید همه خداوند را جلال دادند، حتی اگر مرقس این را نگفته باشد.

اما منظورم این است که اگر مردم معجزه‌ای ببینند، چه می‌کنند؟ برخی از مردم خصومت ورزیدند، اما اکثر مردم اگر به خدا ایمان داشته باشند، از خدا سپاسگزاری خواهند کرد. بنابراین، با نگاهی به معجزات عیسی داستان‌های معجزات حدود یک سوم انجیل مرقس و حدود 20 درصد کتاب اعمال رسولان را تشکیل می‌دهند. اما در غرب، ما با یک مشکل دایره‌ای مواجه هستیم.

یکی از دلایلی که محققان غربی در ابتدا انجیل‌ها و اعمال رسولان را زیر سوال بردند این بود که آنها شامل گزارش‌های معجزات هستند. خب، گزارش‌های معجزات چه مشکلی دارند؟ محققان غربی اولیه می‌گفتند که شاهدان عینی هرگز ادعای معجزات چشمگیری مانند آنچه در انجیل‌ها آمده است، ندارند. آیا آنها درست می‌گفتند؟ خب، در بسیاری از نقاط جهان مردم می‌گویند که این حرف پوچ است.

این درست نیست. این یک مشکل غربی است. بنابراین، اگر شما از بخشی از جهان هستید که می‌گویید این مسخره است، حداقل چیزی که به شما می‌دهم این است که اگر با افرادی برخورد کنید که در غرب آموزش دیده‌اند تا مانند غربی‌ها فکر کنند، پاسخ‌های خوبی برای آنها خواهید داشت.

و اگر در غرب هستید، خب، ممکن است به طور خاص از این موضوع سود ببرید. اما دیوید فریدریش اشتراوس در دهه ۱۸۰۰ استدلال کرد که آنچه در انجیل‌ها داریم، اسطوره و افسانه زیادی است زیرا این چیزها در طول نسل‌های متعدد پدید آمده‌اند. هیچ شاهد عینی در واقع ادعای این نوع معجزات را نمی‌کند.

این داستان‌ها از هیچ یا از چیزی بسیار کوچک شروع شده‌اند. چیزی که اکثر مردم درباره اشتراوس نمی‌دانند این است که اشتراوس دوستی به نام ادوارد موریکا داشت. موریکا مشکل ستون فقرات داشت که به دلیل آن قادر به راه رفتن نبود.

اما پس از اینکه موریکا مدتی را با یوهان کریستوف بلومهارت، کشیش لوتری آلمانی که به خاطر دعا برای بیماران و جن‌گیری شناخته شده بود، گذراند، موریکا، دوست اشتراوس، درمان شد. نامه بعدی که اشتراوس از او دریافت می‌کند، مربوط به پیاده‌روی در کوهستان است. و اشتراوس نامه‌ای به یکی دیگر از دوستان مشترکشان می‌نویسد و می‌گوید، اوه، ما موریکا را از دست داده‌ایم. موریکا اکنون به خرافات روی آورده است. حالا به این فکر کنید. اشتراوس می‌گوید که معجزات فقط باید از تجمیع‌های افسانه‌ای ناشی شوند، در غیر این صورت بسیاری از انواع معجزاتی که در انجیل‌ها داریم، فقط افسانه یا تجمیع‌های افسانه‌ای خواهند بود. با این حال، یکی از دوستان خود اشتراوس شفا یافت. اشتراوس علیرغم تشخیص پزشکی، آن را به علل صرفاً روان‌تنی نسبت داد. اما اشتراوس نگفت که خب، این صرفاً یک افسانه است که نسل‌ها طول کشیده تا تکامل یابد.

آیا امروزه گزارش‌های شاهدان عینی معتبری وجود دارد؟ بیا بیا ابتدا به برخی از منابع پزشکی نگاهی بیندازیم. دکتر رکس گاردنر کتابی به نام «معجزات شفا» نوشته است. و او خودش پزشک است.

او در مورد برخی از این موارد برای مجله پزشکی بریتانیا نیز مطلب نوشته است. اما یکی از روایت‌های او مربوط به یک دختر نه ساله است. او به دلیل آسیب عصب شنوایی ناشنوا شده بود.

تا زمانی که سمعک نداشت، نمی‌توانست چیزی بشنود، جز اینکه برای شفا دعا می‌کرد. او فوراً شفا یافت متخصص شنوایی‌سنجی که درست روز قبل از شفای او، او را آزمایش کرده بود، گفت: «این غیرممکن است.»

این آسیب عصب شنوایی است. این به خودی خود از بین نمی‌رود. اما او فوراً بهبود یافت.

متخصص شنوایی‌سنجی گفت که من هیچ توضیحی برای این موضوع ندارم. این فقط باورنکردنی است زیرا روز بعد آزمایش‌ها نشان داد که شنوایی او طبیعی است. شاهدان عینی، که برخی از آنها را می‌شناسم، از شفای ناشنویان غیرمسیحی به نام عیسی در موزامبیک خبر می‌دهند.

مردم به روستاهایی که کلیسا ندارند می‌روند و درباره عیسی موعظه می‌کنند. فیلم عیسی را نشان می‌دهند. و گاهی اوقات مردم را برای دعا فرا می‌خوانند و آنها شفا می‌یابند.

و گاهی اوقات آنها فقط در مورد عیسی موعظه می‌کنند. و قبل از اینکه موعظه‌شان تمام شود، برخی از مردم شروع به شفا یافتن می‌کنند. و من با شاهدان عینی این موضوع صحبت کرده‌ام.

این موضوع، به خصوص در مورد شفای ناشنوایان، چنان چشمگیر بوده است که کل یک منطقه که قبلاً به عنوان غیرمسیحی طبقه‌بندی می‌شد، اکنون به عنوان منطقه‌ای با اکثریت مسیحی طبقه‌بندی شده است. این موضوع با برخی آزمایش‌های پزشکی مستند شده است. این اطلاعات در سپتامبر ۲۰۱۰ در مجله پزشکی جنوبی در ایالات متحده منتشر شد.

طبیعتاً، برخی از منتقدان که از این رویکرد راضی نبودند، به خصوص در اینترنت، پاسخ دادند که خب شرایط آزمایش در مناطق روستایی موزامبیک ایده‌آل نیست. حالا ممکن است زمانی که شما این را تماشا می‌کنید، اوضاع فرق کرده باشد، اما مطمئناً، حداقل در زمانی که این آزمایش‌ها انجام می‌شد، درست است. شرایط آزمایش در مناطق روستایی موزامبیک ایده‌آل نبود.

اما یکی از نویسندگان این مطالعه، استاد دانشگاه ایندیانا، کتابی با عنوان «آزمایش دعا» منتشر کرد که توسط انتشارات دانشگاه هاروارد در سال ۲۰۱۲ منتشر شد. او نمی‌گوید که خب، اینها معجزاتی بودند که توسط خدا انجام شده بود، اما شواهد، شواهد بیشتری از این مطالعه را ارائه می‌دهد. و خب، من فکر می‌کنم کاملاً قانع‌کننده است.

فکر می‌کنم اگر با این تعصب پیشینی شروع نکنید که معجزات نمی‌توانند اتفاق بیفتند، اگر پذیرای این احتمال باشید که حتی ممکن است آنها اتفاق بیفتند، که نوعی نقطه شروع خنثی است، درست است؟ اگر حتی با این احتمال شروع کنید، متقاعد خواهید شد که افراد وقتی برایشان دعا می‌شد، از ناشنوایی به شنوایی، از نابینایی به بینایی می‌رسیدند، زیرا آزمایش‌ها قبل و بعد از آن انجام می‌شد. لیزا لاریوس در حال مرگ با یک بیماری دژنراتیو استخوان بود. والدینش حتی به او نگفته بودند که در حال مرگ است.

آنها او را به جلسه یک مبشر شفابخش بردند. و هر تصویری که از مبشر شفابخش داشته باشید، در این مورد واقعاً پی‌ریخت است، زیرا مبشر شفا دهنده در واقع فرصتی برای دعا برای او نداشت. اما در این فضایی که مردم دعا می‌کردند و درباره دعا برای شفا صحبت می‌کردند، لیزا لاریوس ناگهان از روی صندلی چرخدارش بیرون پرید و به اطراف دوید.

خب، شما می‌گویید شاید این‌طور بوده، او به دلایل روان‌تنی، فقط یک انفجار آدرنالین داشته، اما قبلاً از نظر جسمی قادر به انجام این کار نبوده است. بعداً از او آزمایش گرفته شد و آزمایش نشان داد که نه تنها از بیماری بهبود یافته، بلکه حتی در جاهایی که استخوان‌هایش تحلیل رفته بود، استخوان‌هایش بهبود یافته‌اند. این چیزی نیست که به طور طبیعی و خود به خود اتفاق بیفتد.

بروس واناتا وقتی که یک کامیون روی او افتاد، له شد و بیشتر روده کوچکش از بین رفت. پس از چندین عمل جراحی، شاید یک چهارم روده کوچک برایش باقی مانده بود. و برای بخشی از روده‌اش که لازم بود، یعنی ایلئوم، فقط ۲۵ سانتی‌متر باقی مانده بود.

معمولاً ۳۵۰ سانتی‌متر است، بنابراین حتی ۱۰٪ هم نیست. او از ۱۸۰ پوند به ۱۲۵ پوند کاهش وزن پیدا کرد، زیرا به آرامی گرسنه می‌شد. اما شخصی احساس کرد که هدایت شده است تا از خانه‌اش در نیویورک به ویسکانسین پرواز کند و برای بروس دعا کند و به بیمارستان نزد او آمد و احساس کرد که هدایت شده است تا به نام عیسی به روده کوچک او فرمان رشد دهد.

و بروس چیزی شبیه به یک شوک الکتریکی را در بدنش احساس کرد. اسناد پزشکی که موجود است، ما اسناد پزشکی را داریم. اسناد پزشکی، چیزی شبیه به این است که، می‌دانید، شما در مورد این می‌شنوید که، خب مردم گاهی می‌گویند، خب، اگر خدا معجزه می‌کند، چرا ما هرگز شاهد رشد مجدد یک عضو قطع شده

نیستیم؟ خب، ما هیچ یک از این موارد را در کتاب اعمال رسولان یا در انجیل‌ها گزارش نکرده‌ایم، اما این چیزی معادل رشد مجدد یک عضو قطع شده است.

روده کوچک به طول کامل خود نرسیده است، اما طول کامل آن بیشتر از آن چیزی است که برای عملکرد طبیعی خود نیاز دارد. اکنون تقریباً نصف طول طبیعی خود را دارد. کاملاً کاربردی است.

طول آن از ۱۱۶ سانتی‌متر به چیزی بین ۲۷۵ تا ۳۰۰ سانتی‌متر رسید، یعنی تا الان بیش از دو برابر شده است. روده کوچک در یک فرد بالغ می‌تواند پهن‌تر شود، اما نمی‌تواند بلندتر شود. بنابراین، این یک معجزه بود و هیچ توضیح پزشکی دیگری برای آن وجود ندارد.

دکتر شماره‌ها از نیجریه، شفای فوری کمر شکسته را ارائه داد. تعدادی دیگر از پزشکان، شفای زخم‌های عمیق ناشی از بریدگی را گزارش کرده‌اند. کارل کاکرل، عضو کلیسای باپتیست آمریکایی در میشیگان، در میسوری مچ پایش شکست و پایش گچ گرفته شد و یک شب در بیمارستان بستری شد. او احساس کرد که خداوند بر او ظاهر شده و او را شفا داده است.

خب، دکتر در میسوری گفت، باشه، اگر می‌خواهی می‌توانی به میشیگان برگردی. خودت نمی‌توانی رانندگی کنی، اما اگر بخواهی همسرت می‌تواند ماشین را براند. اما فوراً باید آنجا به پزشک خودت مراجعه کنی.

در ادامه، پزشک آنجا، یک گزارش رادیولوژی جدید تهیه کرد و پزشک به گزارش رادیولوژی جدید که هشت روز پس از گزارش اول گرفته شده بود، نگاه کرد و گفت، خب، شما نه تنها مچ پایتان شکسته نیست، بلکه این نشان می‌دهد که هرگز مچ پایتان شکسته نبوده است. مورد دیگر، جوی وانفرد، که یک مورد کلاسیک از هتروفریای عمودی داشت، در واقع آنقدر کلاسیک که عکس او روی بروشور تبلیغاتی این بیماری استفاده شده بود. با این حال، وقتی دانشجویی در دانشگاه تیلور برای او دعا می‌کرد، پس از سال‌ها ابتلا به این بیماری، فوراً و کاملاً بهبود یافت.

او همچنین یک مواجهه معنوی چشمگیر داشت، و این موارد در این موارد نیز مکرراً اتفاق می‌افتند، اما من فقط سعی می‌کنم به موضوع پردازم. او دیگر به عینک نیاز نداشت، برخلاف من. او اکنون بینایی ۲۰-۲۰ داشت.

او از تمام موارد دیگر هتروفریای عمودی بهبود یافت. حالا، وقتی مدارک پزشکی را به شما می‌دهم، مدارک پزشکی، با اینکه فرم اصلی را با تمام نام‌های موجود در آن دارم، در ایالات متحده مناسب تلقی می‌شود، و همچنین طبق قوانین حفظ حریم خصوصی، یک الزام قانونی است. من نام پزشکان را حذف کرده‌ام، اما نسخه‌های اصلی را که حاوی اطلاعات هستند، دارم.

پزشک دیگری از کوبا در مورد سوختگی‌های شدید با من صحبت می‌کرد که ظرف نیم ساعت پس از دعا دستش کاملاً به حالت عادی برگشت، انگار که اصلاً نسوخته بود. کلیسای کاتولیک اسناد پزشکی دقیقی را برای بسیاری از معجزاتی که گزارش می‌دهد، نگه داشته است و در بسیاری از موارد، این معجزات بسیار قانع‌کننده هستند. شهادت شاهدان عینی نیز مهم است، حتی برای افرادی که پزشک نیستند.

شهادت شاهدان عینی نوعی مدرک در جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، روزنامه‌نگاری، تاریخ‌نگاری است که در اینجا بسیار مرتبط است، و در حقوق چیزهای زیادی وجود دارد که اگر نمی‌توانستیم از شواهد شاهدان عینی استفاده کنیم، نمی‌توانستیم انجام دهیم، نمی‌توانستیم بدانیم. و معجزات رویدادهایی در طول تاریخ هستند، رویدادهایی منحصر به فرد در طول تاریخ، آنها چیزی قابل تکرار نیستند.

شما نمی‌توانید روی آنها آزمایش کنید و دوباره آنها را انجام دهید. همانطور که اگر کسی بمیرد، نمی‌توانید دوباره او را بکشید تا ببینید چگونه این کار انجام شده است. اما می‌توانید تا حد زیادی به شاهدان عینی اعتماد کنید، و ما معمولاً این کار را برای چیزهای دیگر انجام می‌دهیم، و باید این کار را برای رویدادهایی مانند معجزات نیز انجام دهیم.

و من قصد دارم چند نمونه از مصاحبه‌هایم یا منابع منتشر شده‌ای که دلایل خوبی برای قابل اعتماد بودنشان دارم، ارائه دهم. حال، وقتی این کار را انجام می‌دهم، به خاطر داشته باشید که این کتاب ۱۱۰۰ صفحه دارد. از آن زمان تاکنون مطالب بیشتری به دست آورده‌ام، بنابراین اینها فقط نمونه هستند.

اسناد پزشکی نمونه‌برداری شدند. این نمونه‌ها نیز نمونه هستند. اما یک اصلی که من دنبال می‌کنم این است که تعداد کمتری از شاهدان عینی باید بیشتر از تعداد بیشتری از غیرشاهدان شکاک به حساب بیایند.

و ما این را در مورد اکثر انواع دیگر ادعاها اعمال می‌کنیم. برای مثال، حداقل در فرهنگ من، اگر یک تصادف رانندگی رخ دهد، افسر پلیس می‌خواهد با شاهدانی که در تصادف حضور داشته‌اند مصاحبه کند. بنابراین، اگر کسی بیاید و بگوید که این اتفاقی نبوده است، چه اتفاقی می‌افتد؟

می‌دانم که این اتفاقی نیست که افتاده. و افسر می‌گوید، خب، آقا یا خانم، می‌توانید به من بگویید چه اتفاقی دیدید؟ خب، من هیچ اتفاقی ندیدم. من آنجا نبودم.

به همین دلیل می‌دانستم که این اتفاق نمی‌افتد. ما این را خیلی جدی نمی‌گیریم. چرا باید جدی بگیریم اگر کسی بگوید، خب، من می‌دانم که معجزه اتفاق نمی‌افتد چون من هرگز معجزه‌ای ندیده‌ام.

وقتی، همانطور که خواهیم دید، میلیون‌ها نفر ادعا می‌کنند که معجزاتی را دیده‌اند، آیا نباید حداقل با بررسی برخی از این ادعاها شروع کنیم؟ ممکن است برخی از این ادعاها معجزات واقعی نباشند، اما اگر برخی از آنها واقعی باشند چه؟ اگر ادعاهایی معجزات واقعی باشند، باید آنها را بسیار جدی بگیریم. حالا نمی‌خواهم حرفم را اشتباه متوجه شوید. من ادعا نمی‌کنم که هر کسی که برایش دعا شده شفا یافته است.

می‌بینید که من طاسی الگوی مردانه دارم. مجبورم عینک بزنم. و از همه مهم‌تر، من و همسرم سقط جنین را تجربه کرده‌ایم.

نه اینکه دعا نمی‌کردیم. نه اینکه ایمان نداشتیم. همه کسانی که برایشان دعا می‌شود همیشه شفا نمی‌یابند. اما خدا گاهی اوقات این کار را می‌کند و گاهی اوقات آن را به روش‌های چشمگیری انجام می‌دهد.

بعضی وقت‌ها مردم گفته‌اند، خب، شما هیچ شاهد معتبری ندارید. این استدلال دیوید هیوم بود. نداشتن شاهد معتبر چیزی برای از دست دادن نبود.

به نظر من، وانسوک و جولی ما باید معتبر تلقی شوند. وانسوک مدیر مرکز مطالعات مأموریت آکسفورد است، جایی که جولی نیز در آن تدریس می‌کند. هر دوی آنها دارای مدرک دکترا هستند.

و البته، مرکز مطالعات مأموریت آکسفورد در آکسفورد است. من یک بار در یک کنفرانس در دانشگاه آکسفورد در مورد این موضوع صحبت می‌کردم و در زمان استراحت به مرکز مطالعات مأموریت آکسفورد رفتم و گفتم، هی، وانسوک، من همین الان داستان تو را به اشتراک گذاشتم. اما در هر صورت، آنها گزارش دادند که شاهد تعدادی شفا بوده‌اند.

اما یکی از شفاهایی که آنها گزارش دادند دیده‌اند، چیزی بود که لازم نیست حتماً پزشک باشید تا متوجه شوید که چیزی دراماتیک بوده است. یک گواتر بزرگ فوراً در حالی که آنها دعا می‌کردند، ناپدید شد. آنها شاهد بودند.

افراد دیگری هم بودند که شاهد ماجرا بودند. مورد دیگر، لوثر اوکانر است. او استادیار مطالعات متدیست متحد در مدرسه علمیه متحد الهیات است.

او برای زنی در فیلیپین دعا کرد و آن زن یک ایمپلنت فلزی غیرقابل خم شدن در پایش داشت. او نمی‌توانست پایش را خم کند. می‌توانید جای زخم را در محل قرار دادن ایمپلنت ببینید.

خب، او برای او دعا کرد و او در پایش احساس گرما کرد. و ناگهان او شگفت‌زده شد و چمباتمه زد، کاری که معمولاً فکر می‌کنید او قادر به انجام آن نبود. او چمباتمه زد و بعد می‌بینید که کاملاً شفا یافت.

اگر بتوانید نشان دهید که او توانسته پایش را خم کند. من اینجا نتایج پزشکی را ندارم. نمی‌توانم به شما بگویم که آیا ایمپلنت فلزی ناپدید شده است یا خیر، اما اگر هنوز وجود داشته باشد، اکنون یک ایمپلنت فلزی قابل خم شدن بوده است زیرا او توانسته پایش را خم کند.

از دنی مک‌کین پرسیدم، چون ما سه تابستان با هم در نیجریه کار کردیم، اما او دهه‌ها آنجا بود و در آنجا خدمت می‌کرد. فکر کردم قرار است چند گزارش شاهد عینی از نیجریه به من بدهد. او یک کشیش و سلی است.

فقط می‌خواستم به شما نشان دهم که این موضوع در طیف وسیعی از انواع مختلف محافل مسیحی گزارش شده است. خب، دنی گفت، حالا می‌توانم از چیزی که خودم در ایالات متحده در دوران کودکی‌ام شاهدش بودم، برایتان تعریف کنم. برادر کوچکم در وانی با آب داغ افتاد.

او با آب داغی که آنجا ریخته شده بود، به شدت سوخته بود. دنی جزئیات نحوه انجام این کار را در آن زمان توضیح داد، اما آنقدر شدید سوخته بود که وقتی پزشکان سعی می‌کردند لباس‌هایش را دریاورند، پوستش پاره می‌شد. بنابراین، آنها برای برادر کوچکش دعا می‌کردند.

و در حالی که آنها مشغول دعا بودند، او ناگهان متوجه شد که گریه برادر کوچکش متوقف شده است. و او به بالا نگاه کرد و دید که پوست برادر کوچکش که تمام بدنش سوخته بود، بسیار بسیار شدید، حالا روشن و صورتی شده بود، کاملاً نو. دنی می‌گوید من آن را طوری به یاد دارم که انگار دیروز بود.

و البته، شاهدان بسیار دیگری نیز در این مورد حضور داشتند. من و برادرم کریس زمانی که من هنوز یک مسیحی جوان بودم، شاهد چیزی بودیم و برادرم کریس نیز یک مسیحی جوان بود. کریس دکترای فیزیک گرفته است، کاری که من در آن زمان به آن علاقه داشتم.

اما ما شاهد این بودیم. هر دوی ما تقریباً تازه ایمان آورده بودیم. ما در یک خانه سالمندان به مطالعه کتاب مقدس کمک می‌کردیم و زنی به نام باربارا آنجا بود.

و هر هفته باربارا می‌گفت، کاش می‌توانستم راه بروم. کاش می‌توانستم راه بروم. خب، یک روز دان، رهبر جلسه مطالعه کتاب مقدس، گفت، از این وضعیت خسته شده‌ام.

و به سمت باربارا رفت. دست او را گرفت. به نام عیسی مسیح ناصری گفت: برخیز و راه برو.

وحشت زده شدم. اگر بتوان گفت ایمان یک تعصب است، در این مورد نمی‌توانم به آن متهم شوم. از حالت چهره‌اش می‌شد فهمید که او هم وحشت زده شده بود.

اگر این بیماری روان‌تنی بود، به این دلیل نبود که او ایمان داشت. به این دلیل بود که دان ایمان داشت و روان‌تنی قرار نیست اینگونه عمل کند.

اما در هر صورت، فکر کردم که او قرار است نقش بر زمین شود. از حالت چهره‌اش، فکر کردم که فکر می‌کند قرار است نقش بر زمین شود، اما او او را دور اتاق راه برد. و از آن به بعد، باربارا می‌توانست راه برود.

نابینایی شفا یافته. من فقط می‌خواهم دسته‌بندی‌های مختلفی از این مورد را ارائه دهم. من حدود ۳۵۰ گزارش از نابینایی شفا یافته پیدا کردم.

بعضی از آنها را نمی‌دانم چگونه ارزیابی کنم، اما بعضی از آنها بسیار قابل اعتماد هستند. باز هم، بعضی از آنها از دکتر رکس گاردنر هستند. اما من قصد دارم روی روایت‌هایی تمرکز کنم که در جاهای دیگر منتشر نشده‌اند، روایت‌هایی از افرادی که مستقیماً می‌شناسم و شاهد این ماجرا بوده‌اند.

در سال ۲۰۰۴، فلینت مک‌لافلین، مدیر موسسه تحول کسب و کار در دانشگاه کمبریج، برای مرد نابینایی در شمال هند که چشمانش تار بود دعا کرد. و آن مرد فوراً شفا یافت. نه تنها فلینت آنجا بود، بلکه شاه‌دان عینی دیگری نیز از آن زمان تاکنون روایت‌های خود را از این ماجرا با من در میان گذاشته‌اند.

این همان زمینی است که آن مرد در آن دایره‌وار می‌دوید و خدا را ستایش می‌کرد. و اینجا جایی بود که او داستان‌ش را تعریف می‌کرد. من معتقدم که اینجا ممکن است یک پرورشگاه یا چیزی شبیه به آن بوده باشد، اما هر کجا که بود، او داستانی تعریف می‌کرد و شروع به گریه کرد.

و یکی از آمریکایی‌هایی که آنجا بود پرسید، چرا گریه می‌کنی؟ او گفت چون من همیشه صدای بچه‌ها را می‌شنیدم، اما قبلاً هرگز چهره‌هایشان را ندیده بودم. و بنابراین، اینجا چند آمریکایی با او هستند. دکتر بونگا. شیباکو کاتو، یکی از دوستان من، ما با هم روی مسائل آشتی قومی کار می‌کردیم.

خب، این چیزی بود که ما روی آن کار می‌کردیم. او رئیس دانشگاه شالوم در بونیا، کنگو، جمهوری دموکراتیک کنگو است. اما چون در آن زمان داشتم این کتاب را در مورد معجزات می‌نوشتم، از او پرسیدم، خب، تا حالا چیزی دیده‌ای؟ او گفت، اوه بله.

سال‌ها پیش، وقتی خیلی جوان‌تر بودم، من و چند نفر از دوستانم برای بشارت دادن به یک روستا رفته بودیم که زنی حدوداً شصت ساله و نابینا را پیش ما آوردند و از ما پرسیدند که آیا برایش دعا می‌کنیم. گفتند هیچ چیز دیگری به او کمک نکرده است. کمک‌های پزشکی هم بی‌فایده بوده است.

شمن‌ها و شفادهندگان سنتی کمکی نکرده‌اند. آیا می‌توانید کاری انجام دهید؟ آنها گفتند که ما قبلاً هرگز این را امتحان نکرده‌ایم. این بخشی از سنت کلیسای آنها نبود، اما ما آمدیم تا نام خدا جلال یابد.

پس بیایید دعا کنیم و ببینیم او چه کاری می‌تواند انجام دهد. آنها حدود دو دقیقه دعا کردند و او شروع به فریاد زدن کرد، من می‌توانم ببینم، من می‌توانم ببینم، و رقصیدن. او تا آخر عمرش بینا ماند.

یکی از شاگردان من، یک باپتیست اهل کامرون، مدرک دکترای خود را در حوزه علمیه‌ای که من قبلاً در آن تدریس می‌کردم، گرفت. پاول موکاکه، او برای کسی که چشمان نابینایی داشت دعا کرد و چشمان نابینایش باز شد. خب، او داستان‌های معجزه‌آسای مختلفی داشت.

خب، این موردی نبود که او توجه من را جلب کرده باشد، اما یکی دیگر از دانشجویان من، یک دانشجوی آمریکایی آفریقایی‌تبار به نام یولاندا، اتفاقاً به کامرون سفر کرده بود و شاهد این ماجرا بود. او این را برای ما تعریف کرد. بنابراین، من از پاول پرسیدم و او گفت، بله، این اتفاق افتاده است.

ما روایت‌هایی از گابریل ولدو در اتیوپی و تعدادی روایت دیگر داریم. اما حالا می‌خواهم به روایتی از گرگ اسپنسر بپردازم. گرگ اسپنسر به دلیل دژنراسیون ماکولا در حال نابینا شدن بود.

دژنراسیون ماکولا چیزی نیست که معمولاً خود را معکوس کند. بنابراین، او داشت نابینا می‌شد. او در آن زمان از نظر قانونی نابینا بود و معلولیت جسمی پیدا کرده بود و آموزش‌هایی برای نحوه عملکرد به عنوان یک فرد نابینا دیده بود.

او به یک خلوتگاه رفت و در آنجا برای شفای ذهنش دعا کرد. او برای شفای بینایی‌اش دعا نمی‌کرد، اما خداوند به او نعمت دیگری عطا کرد. خداوند نه تنها ذهن او را شفا داد، بلکه وقتی چشمانش را باز کرد، متوجه شد که می‌تواند ببیند.

او آزمایش شد. آنها موافقت کردند که او می‌تواند ببیند، اما اداره تأمین اجتماعی به او گفته بود، خب، شما مجبور نیستید کار کنید. شما از کارافتاده هستید.

این چیزی است که در ایالات متحده وجود دارد، جایی که ما از افرادی که نیاز به مراقبت دارند مراقبت می‌کنیم. او متوجه شد که می‌تواند ببیند، اما آنها به راحتی متقاعد نشدند زیرا گفتند، نه، این حتماً کلاهبرداری بوده است. تو حتماً فقط وانمود می‌کردی که نمی‌توانی ببینی، زیرا دژنراسیون ماکولا از بین نمی‌رود.

اما بعد از یک سال مطالعه، بعد از مشورت با همه پزشکان، بالاخره گزارشی منتشر کردند و گفتند، خب، او بازگشت قابل توجهی در بینایی‌اش داشته و بنابراین دیگر معلولیتی نخواهد داشت. او باید به سر کار برگردد. من قصد دارم چند روایت دیگر از چیزی که معمولاً روان‌تنی محسوب نمی‌شود، ارائه دهم.

معمولاً، بهبودی نابینایی روان‌تنی نیست. بسیار نادر است که فردی از نظر روان‌تنی نابینا باشد، به خصوص در موارد آب مروارید یا دژنراسیون ماکولا. و ما گزارش‌هایی از افرادی داریم که در چنین شرایطی شفا یافته‌اند.

زنده کردن مردگان، معمولاً افراد از نظر روان‌تنی مرده تلقی نمی‌شوند. حالا ممکن است به اشتباه تشخیص داده شود که یک فرد مرده است. گاهی اوقات به اشتباه فرض می‌شود که کسی مرده است، اما ما فرض نمی‌کنیم که این اتفاق خیلی رایج باشد، زیرا اگر اینطور بود، خب، ما باید افراد زیادی را زودتر از موعد دفن می‌کردیم.

خب، می‌دانید، من نمی‌دانم این اتفاق چند وقت یکبار می‌افتد، اما انتظارش را ندارید مگر اینکه تعداد زیادی از مردم را زودتر از موعد دفن کنیم. انتظار نمی‌رود که این اتفاق بیفتد، مثلاً از هر ده نفر، یک نفر کسی را می‌شناسد که این اتفاق برایش افتاده یا شاهد وقوع آن بوده است. با این حال، وقتی شروع به پرس‌وجو

کردم، قبلاً این را نمی دانستم چون نپرسیده بودم، اما وقتی شروع به پرس و جو بین خودم و همسر کردم، حداقل ده نفر را می شناختم و آنها افرادی بودند که نسبتاً خوب می شناختم.

می توانیم آن را فراتر از این گسترش دهیم، اما ما حدود ۱۰ نفر را می شناختم که شاهد چنین احیاهایی بودند، یا چنین احیاهایی را تجربه کرده بودند. حالا، اگر بگوییم یک در ۱۰ احتمال دارد که ما کسی را بشناسیم چقدر است؟ که به نظر من خیلی سخاوتمندانه است زیرا احتمالاً احتمال آن کمتر از این است، مگر اینکه واقعاً افراد زیادی را قبل از موعد دفن کنیم. اگر احتمال یک در ۱۰ باشد، برای اینکه ما حدود ۱۰ نفر را بشناسیم، احتمال آن چیزی حدود یک در ۱۰ میلیارد، یک در ۱۰ به توان ۱۰ خواهد بود.

می دانید، هیچ راهی برای محاسبه دقیق احتمالات وجود ندارد، اما چیزی که می خواهیم به آن اشاره کنم این است که احتمالاً این فقط یک تصادف نیست که در محافلی که مردم دعا می کنند، گاهی اوقات این نوع اتفاقات رخ می دهد. به نظر می رسد که این اتفاقات در محافلی که مردم دعا می کنند، جمع می شوند. و من اتفاقاً کسی بودم که این کتاب را نوشتم.

بنابراین، این احتمال تصادفی بودن آن را حتی بیشتر هم می کند. ما تعدادی از این گزارش ها را در طول تاریخ داریم. ما این گزارش را در نوشته های پدران کلیسا داریم.

ایرنئوس بارها در مورد این بخش از کلیسا صحبت می کند که افرادی را که به گفته او تفرقه انگیز هستند و آموزه های نادرستی دارند، محکوم می کند. او می گوید، اما بخش دیگری از کلیسا وجود دارد که بخشی از کلیسای حقیقی است و آنها تعدادی از قیام ها را گزارش کرده اند. بنابراین واضح است که خدا در کلیسای حقیقی در حال کار است.

جان وسلی، در دفتر خاطراتش تجربه ای دارد که به نظر می رسد مربوط به قیام باشد. بنابراین این اتفاق به صورت دست اول در ۲۵ دسامبر ۱۷۴۲ ثبت شده است. او برای آقای مایریک که ظاهراً مرده بود دعا کرد. و او زنده شد.

ما گزارش هایی از پزشکان داریم. یکی از این گزارش ها از دکتر چانسی کراندال، متخصص قلب و عروق در وست پالم بیچ است. مردی به نام جف مارکین در آنجا خود را در بیمارستان بستری کرد.

وقتی دکتر کراندال را صدا زدند، چهل دقیقه از مرگش گذشته بود. این یعنی مرده، یعنی کاملاً بی جان. او ضربان قلب نداشت.

آنها سعی داشتند او را احیا کنند، سعی می کردند او را احیا کنند، اما او ضربان قلب نداشت و هیچ کاری از دستشان بر نمی آمد. بنابراین، دکتر کراندال فراخوانده شد تا به عنوان متخصص قلب و عروق، گواهی دهد و او هم این گواهی را داد. او داشت به بخش دیگری از بیمارستان برمی گشت که احساس کرد روح القدس او را برانگیخته تا برگردد و برای این مرد دعا کند تا شانس دیگری داشته باشد.

خب، این مسلماً خیلی نادر است. مردم معمولاً فرصت دوباره ای پیدا نمی کنند، اما او برگشت و یکی از همکارانش با او وارد شد و برای آن مرد دعا کرد و گفت: خدایا، اگر می خواهی این مرد فرصت دیگری برای شناختن تو داشته باشد، دعا می کنم که او را از مرگ برخیزانی. پرستار طوری به او خیره شده بود که انگار دیوانه است.

اما دکتر کراندال رو به همکارش کرد و گفت، یک بار دیگر با یک پارو به او شوک الکتریکی بدهید. هنوز تمام دستگاه ها را از رویش باز نکرده بودند. او، پرستار داشت جسد را برای سردخانه آماده می کرد.

و دکتر دیگر گفت، همه ما موافق بودیم که او مرده است. منظورم این است که، دکتر کرندال به من گفت می‌توانید به دستانش نگاه کنید. انگشتانش از قبل از سیانوز سیاه شده بودند، اما یک بار با یک پارو به او شوک وارد کرد و اتفاق قابل توجهی افتاد، اتفاقی که معمولاً حتی بعد از یک دقیقه بی‌حرکت ماندن بدن هم نمی‌افتد.

بلافاصله، ضربان قلب مرد به حالت عادی برگشت و پرستار شروع به فریاد زدن کرد، دکتر کرندال، دکتر کرندال، چه کار کرده‌اید؟ شش دقیقه بدون اکسیژن، در بهترین حالت، اگر بتوان او را احیا کرد، باید آسیب مغزی جبران‌ناپذیری داشته باشد. اما آن روز شنبه بود و دوشنبه، دکتر کرندال به بیمارستان بازگشت. او برای ملاقات مرد رفت و آنها مشغول صحبت بودند.

آن مرد آسیب مغزی ندید و بهبود یافت. و این عکسی از دکتر کرندال است که در مراسم غسل تعمید جف مارکین شرکت داشت. او فرصت دیگری داشت و خداوند را شناخت.

دکتر شان جورج، پزشکی در استرالیا است. او در حضور پزشکان دیگر درگذشت. او دچار حمله قلبی شده بود.

او خودش را به بیمارستان رساند و آنها ۵۵ دقیقه تلاش کردند تا او را به هوش بیاورند. او همکار آنها بود. او. برایشان بسیار ارزشمند بود.

اما بالاخره اعضای بدنش از کار افتادند. کاری از دستشان برنمی‌آمد. به همسرش که همراهش بود گفتند: باید بروی داخل و خداحافظی کنی و بعد دستگاه تنفس مصنوعی را از او جدا می‌کنیم چون دیگر امیدی» نیست.»

او زانو زد و دعا کرد که خدا او را به زندگی عادی‌اش برگرداند. بلافاصله قلبش شروع به تپیدن کرد. یکی از همکارانش بعداً گفت که این بدترین چیزی است که می‌توانم تصور کنم اتفاق بیفتد، چون قلبش شروع به تپیدن کرد.

دیر یا زود، او مجبور خواهد شد از دستگاه‌های تنفس مصنوعی جدا شود، زیرا در حال حاضر، مغز او مانند یک گیاه است. منظورم این است که هیچ راهی برای بهبودی او وجود ندارد. خب، مدتی طول کشید تا بهبودی او کامل شود، اما او هیچ آسیب مغزی ندیده بود و دوباره طبابت می‌کند.

برای کسانی که می‌گویند این اتفاقات هرگز در ایالات متحده رخ نخواهد داد، دکتر دبورا واتسون، همکار من در عهد جدید، یکی از همکاران من در عهد جدید در مدرسه علمیه‌ای بود که قبلاً در آن تدریس می‌کردم. دبی. در خانه یک کشیش باپتیست بزرگ شد. پدرش کشیش باپتیست بود.

خواهر کوچکش، وقتی نوزاد بود، در گهواره‌ای بود که خیلی بالا قرار داشت. به نحوی گهواره تکان خورد و خواهر کوچکش از ارتفاع خیلی زیاد افتاد. او روی زمین بتنی با پشت سرش فرود آمد.

آنها به سمت او دویدند، نه صدایی، نه حرکتی. پدر او را بلند کرد. انگار پشت جمجمه‌اش خرد شده بود.

آنها او را پیش دکتر بردند، در حالی که تمام راه دیوانه‌وار دعا می‌کرد. دکتر او را کنار کشید تا رویش کار کند و بعد از چند دقیقه بیرون آمد و گفت، کجا گفتید که احساس کردید جمجمه‌اش خرد شده است؟ او دستش را دوباره زیر گردن و پشت سرش گذاشت. هیچ مشکلی وجود نداشت.

از آن به بعد حالش خوب بود. عکسی که نشان دادم، عکسی از آنهاست، زمانی که در روز شکرگزاری به عنوان یک خانواده با هم بودند. او حالا حدوداً چهل ساله است، حداقل آخرین باری که بررسی کردم

، ما تعدادی ادعا مبنی بر افزایش جمعیت از هند داریم. در یک پایان نامه که در مورد آغاز یک جنبش مردمی از روی آوردن مردم به ایمان به مسیح در میان قبیله نیثی صحبت می کند، زمانی که مسیحیان بسیار کمی در میان قبیله نیثی وجود داشتند، یا اگر وجود داشتند، تعدادشان کم بود، یک مقام دولتی بود که پسرش در حال مرگ بود و قربانی کردن برای خدایان مختلف بی نتیجه مانده بود. هیچ کمک پزشکی مؤثر نبود

داروساز پیشنهاد داد، چرا سعی نمی کنی به عیسی، خدای مسیحیان، دعا کنی؟ گفته می شود که او شخصی به نام لازاروس را از مرگ زنده کرده است. بنابراین، آن مقام رسمی برگشت و تا آنجا که آنها می توانستند بگویند، پسرش اکنون مرده بود. او گفت، عیسی، تو، خدای مسیحیان که لازاروس را از مرگ زنده کردی، اگر پسر مرا زنده کنی، از تو پیروی خواهم کرد

حالا، من تظاهر نمی کنم که این چیزی است که همیشه جواب می دهد، که این همیشه اتفاق می افتد، اما در آن مورد این چیزی بود که او گفت. پسرش بزرگ شد. او یک مؤمن شد

این باعث آغاز یک جنبش مردمی در میان قبیله نیثی شد و این همان چیزی است که گسترش انجیل در میان این گروه مردمی به آن نسبت داده شده است، و این مربوط به دوران اخیر است. دو جامعه شناس غربی، هر دو مسیحی بودند، آنها پنطیکاستی نیستند، اما در حال مطالعه پنطیکاستی جهانی بودند. آنها با مردم محلی در یک جامعه، از جمله یک ریش سفید روستایی هندو، مصاحبه کردند، جایی که گزارش شده بود زنی پس از اینکه بدون نفس یا نبض مرده اعلام شده بود، به زندگی بازگشته است

در مورد دیگری، یک کشیش هندی برای دختری که مرده بود و از بینی اش کرم بیرون می آمد دعا کرد. احتمالاً در آن مورد، مرگ ناشی از تشخیص اشتباه نبوده است. احتمالاً او به شدت مرده بود

او به زندگی بازگشت. او تجربه پس از مرگ خود را گزارش داد. روزنامه های محلی این داستان را پوشش دادند، بنابراین در جامعه محلی به خوبی شناخته شده بود

یک کشیش در بمبئی ماجرای را که در یک مرکز اعتکاف اتفاق افتاده بود با من در میان گذاشت. آنجا یک مرکز اعتکاف نه فقط برای مسیحیان، بلکه برای همه بود، و آنها در آنجا یک اعتکاف کلیسای داشتند، اما خانواده های دیگری هم آنجا بودند. آنها یک پسر هندو به نام ویکرام را پیدا کردند که در کف استخر افتاده بود.

و بنابراین، یکی از آنها، یک پرستار، و دیگری، یک شفاعت کننده، پسر را پیاده کردند تا او را به بیمارستان ببرند، در حالی که بقیه گروه ماندند و برای او دعا کردند. خوب، آنها به بیمارستان رسیدند. پزشک اول گفت که این کودک مرده است

هیچ کاری از دستم برنمیاد. نمی توانم با این موضوع کنار بیام. بردنش پیش یه دکتر دیگه و اون دکتر با شجاعت تمام تلاشش رو کرد که پسر رو احیا کنه، اما کاری از دستم برنمیومد

بنابراین، یک ساعت و نیم بعد، آنها برمی گردند و ویکرام را به جایی که دیگران دعا می کنند، می آورند و ویکرام اکنون زنده است. و در واقع، این تصاویری که از ویکرام دیدید و اکنون می بینید، پس از به هوش آمدن او گرفته شده است. گاهی اوقات در مورد غرق شدن در آب سرد، می توانید فرد را برای مدت زمان طولانی پس

از غرق شدن زنده نگه دارید، اما حتی در آن صورت نیز مدتی طول می کشد تا فرد به هوش بیاید و به طور کامل بهبود یابد.

او کاملاً بهبود یافته بود و آب سرد نبود. غرق شدن در آب سرد نبود، یخ در آب نبود، یا چیزی شبیه به آن. او گفت که نام عیسی را شنیده و سپس نجات یافته است.

والدین او که هندو بودند، می دانند که او قبلاً هرگز این نام را نشنیده بود. و در اینجا چند عکس از ویکرام و خانواده اش که به مسیحیان در مراسم عبادتشان ملحق شده اند، آمده است. من با خواهری در فلیپین مصاحبه کردم.

او در سال ۱۹۸۳ به سرطان کبد مبتلا شد، اما توانایی مالی برای درمان نداشت. فکر می کنم تمام مدت شاید یک آسپرین مصرف می کرد. سال بعد او را به بیمارستان بردند تا به سادگی مرگش را قطعی کند.

شکمش ورم کرده بود. او را مرده اعلام کردند و به سردخانه فرستادند. یک ساعت و ۴۵ دقیقه بعد در سردخانه، یک کشیش بپتیست به همراه یکی از دوستانش در آنجا مشغول دعا بودند.

و من پرسیدم، کشیش بپتیست برای چه چیزی دعا می کرد؟ آیا او دعا می کرد که تو دوباره زنده شوی یا چیز دیگری؟ او گفت، فکر نمی کنم این چیزی باشد که او برای آن دعا می کرد، اما واقعاً نمی دانم برای چه چیزی دعا می کرد. من مرده بودم. بنابراین، برخی افراد از یک تجربه پس از مرگ خبر می دهند.

در این مورد، دوستم گفت، من هیچ چیزی را تجربه نکردم. انگار خواب بودم و بعد بیدار شدم. اما در مورد امروز، او به زندگی بازگشت.

شکمش دیگر متورم نبود. دیگر سرطان نداشت. و دکتری که به او گفته بود قرار است بمیرد، در ابتدا باور نکرد که خودش باشد. و وقتی فهمید که خودش است، دکتر ایمان آورد.

روایت بعدی که دریافت کردم از یکی از همسایه هایم بود. همسایه ام اهل اندونزی است. و روایتی که او به من داد از یکی از دوستان نزدیکش بود. من چند عکس از این صحنه نشان می دهم، اما اگر در تحمل دیدن خون مهارت ندارید، لطفاً هنگام دیدن آن چشمانتان را ببندید. صحنه اصلی در واقع خونین تر بود، اما جسد جابجا شده بود.

همانطور که می بینید، گردن دومینگز به گونه ای بریده شده بود که معمولاً یک فرد نمی تواند زنده بماند. و افرادی که جسد او را حمل می کردند، طوری جسدش را حمل می کردند که انگار انتظار زنده بودن او را نداشتند. خب، اینها تصاویری هستند که از اخبار گرفته شده اند.

او به مداخله پزشکی نیاز داشت، اما پزشکان در ابتدا فکر می کردند که او مرده است، اما او رویایی از بهشت دیده بود. خداوند او را به بدنش بازگرداند. و بنابراین، وقتی پزشکان متوجه شدند که او زنده است، گردنش را دوباره دوختند.

آنها کار بزرگی در این مورد انجام دادند. او هنوز جای زخم را دارد، اما زنده است. من برخی از این روایت ها را در یک کنفرانس علمی ارائه می دادم، زیرا محققان در غرب اغلب به این چیزها اعتقاد ندارند.

و ما به داستان های معجزه آسا در انجیل ها یا اعمال می رسیم و با آنها طوری رفتار می کنیم که انگار مشکل ساز هستند. بنابراین، من پیشنهاد می کردم که شاید اگر بیشتر به برخی از روایت های جهان اکثریت

گوش دهیم، ممکن است چیزهایی در مورد حداقل یک روش متفاوت برای نگاه کردن به این موضوع یاد بگیریم. وقتی صحبت‌هایم تمام شد، یکی از افرادی که سؤالی یا نظری داشت، پروفیسور آیودجی آدوویا بود Biblicalelearning.org که ما او را آیو صدا می‌زنیم. می‌توانید آیو و تدریس عالی او در دوم قرنیتان را در [ببینید]

او از پشت ایستاد و گفت، خب، در واقع، او الان استاد دانشگاه در آمریکاست، اما اهل نیجریه است. او گفت، وقتی پسر من در سال ۱۹۸۱ به دنیا آمد، هنگام تولد مرده اعلام شد. ما نیم ساعت برایش دعا کردیم. در ابتدا، من ۲۰ دقیقه نوشته بودم. او گفت، نه، نه، ۳۰ دقیقه است. اما آنها نیم ساعت برایش دعا کردند و پسرش به زندگی برگشت. پسرش هیچ آسیب مغزی ندیده بود و پسرش اکنون مدرک کارشناسی ارشد علوم خود را در دانشگاه لندن گرفته است.

یکی دیگر از دوستانم کسی است که من سه تابستان در نیجریه با او کار کردم. او مسئول تحقیقات یک وزارتخانه در آنجاست. او در مناطق مختلف کشور، خدمات و تحقیقات زیادی انجام داده بود. بنابراین فکر کردم، خب، حالا که دارم روی این کتاب معجزات کار می‌کنم، بگذارید از لئو بپرسم. خب، من همین الان از چند دوست آفریقایی پرسیدم، آیا حساب بانکی دارید؟ لئو، آیا حساب بانکی دارید؟ و لئو گفت، خب، نه خیلی زیاد.

بنابراین، او فقط هفت صفحه از گزارش معجزاتی را که مستقیماً از آنها مطلع بود، برای من فرستاد. و یکی از آنها در روستایی در شمال نیجریه بود که او در آنجا تحقیق می‌کرد. همسایگان میزبانانش فرزند مرده خود را به او تحویل دادند، حداقل تا آنجا که هر کسی می‌توانست بگوید، کودک مرده بود. و او کودک را به کناری برد و چند ساعت دعا کرد، به گفته خودش، و سپس سرانجام کودک را زنده به والدینش تحویل داد.

مثال دیگر، کسی است که من از همان وزارتخانه می‌شناختم. در مورد او، حتی به ذهنم هم خطور نکرد که از او بپرسم، اما چند نفر دیگر که می‌شناختم اشاره کردند که باید از او بپرسید چون این اتفاق برایش افتاده است.

تیموتی اولانودای. من جای زخمی که داشت را دیده بودم، اما هرگز از او نپرسیده بودم که علتش چیست. و ما در مورد معجزات صحبت نکرده بودیم، بنابراین هرگز از او نپرسیده بودم که آیا معجزه‌ای دیده‌ای؟ اما چند نفر دیگر به من اطلاع دادند، بنابراین برایش نامه نوشتم و او در مورد آن به من گفت.

در سال ۱۹۸۵، او دچار یک تصادف رانندگی شدید شد. و دو نفر، از هر وسیله نقلیه، جان خود را از دست دادند. نفر دیگر که در وسیله نقلیه او بود، پاهایش را از دست داد، اما او نیز جان خود را از دست داد.

پلیس هیچ نبض یا ضربان قلبی پیدا نکرد. او را به بیمارستان بردند. از بیمارستان، او را به سردخانه فرستادند.

حدود ساعت ۳ بامداد در سردخانه، او را در حال حرکت یافتند و به بیمارستان بازگرداندند. او حدود هشت ساعت در این حالت بود. حالا پزشکان فرض را بر این گذاشته بودند که او آسیب مغزی شدیدی دیده است.

او به کمک پزشکی نیاز داشت. او سه هفته قبل از مرخص شدن در بیمارستان بستری بود، اما زنده بود و آسیب مغزی دائمی نداشت. و جراح، که استاد دانشکده پزشکی آنجا نیز بود، گفت که هیچ راه دیگری برای توضیح این موضوع وجود ندارد جز اینکه آن را یک معجزه بنامیم.

و تیموتی اکنون رهبر جنبش مبلغان نیجریه است. و من سه تابستان تدریس کردم و او را خیلی خوب می‌شناسم. او همچنین در حال حاضر یک کشیش آنگلیکان است.

خب، می‌دونی، می‌شه گفت، خب، شاید اگه فقط برای هر کسی که می‌میره دعا کنی، یه وقتایی یه نفر دوباره زنده می‌شه. خب، بعضی وقتا از مردم می‌پرسیدم، از لئو پرسیدم، تا حالا برای زنده شدن کسی دعا کردی؟ در مورد خودش، گفت، بله، یه بار. من برای بهترین دوستم که مُرد و دیگه به زندگی برگشت دعا کردم.

اما از هر دو نفر، یکی خیلی هم بد نیست. منظورم این است که وقتی انجیل در روستایی در خطر بود، آن بار آن شخص برگشت. از چانسی کراندال، متخصص قلب، پرسیدم.

او گفت، بله، یک بار قبل از آن، پسر خودم بر اثر سرطان خون درگذشت. و این خیلی ویرانگر بود. دعا می‌کردم که دیگه برنگردد.

اما من مصمم شدم که در هر صورت به خدا توکل کنم، زیرا خدا شایسته اعتماد ماست، چه کاری را که از او می‌خواهیم انجام دهد و چه ندهد. و به همین دلیل است که وقتی احساس کردم روح مرا به دعا برای شخص دیگری هدایت می‌کند، آماده بودم. در آن صورت، این روح بود که مستقیماً او را به انجام آن کار هدایت می‌کرد.

حالا، در جلسه بعدی، قرار است چند روایت دیگر برایتان بگویم. این روایت‌ها، روایت‌هایی هستند که من از درون خانواده خودم، اقوام و به خصوص خانواده همسرم می‌شناسم. می‌توانم یکی از آنها را از طرف خودم برایتان بگویم، اما بیشتر شبیه چیزی است که برادرم می‌داند تا اینکه مستقیماً بگوید.

بنابراین، با تمام این اوصاف، احتمالاً این چیزی بیش از یک تصادف است که اینها حلقه‌هایی هستند که در آنها به خاطر انجیل یا با هدایت مستقیم روح، خدا کسی را برخیزانده است. در جلسه بعدی بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

این دکتر کریگ کینر در تدریس خود در مورد کتاب اعمال رسولان است. این جلسه ۴، اعتبار معجزات است.